

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ششم - بهار و تابستان ۱۳۸۷

ریشه‌شناسی واژه‌ی اصفهان

دکتر بهزاد معینی سام*

استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه بوعلی سینا

چکیده

تاکنون مقالات و کتب بسیاری به شرح تاریخ اصفهان پرداخته‌اند اما در میان این آثار به تحول تاریخی و ریشه‌ی این واژه به ندرت اشاره شده است. از آنجا که بسیاری از نام مکان‌های جغرافیایی به علت روایات مختلف، مورد تردید است و در موارد بسیاری برای پی‌بردن به شکل اصیل این گونه واژه‌ها، تحول آوایی آن به کمک ما می‌آید؛ در نتیجه، در بررسی این مقاله ابتدا بر متون جغرافیای تاریخی نویسندگان پیش از اسلام و بعد از اسلام تکیه شده، سپس در مورد تحول آوایی نیز از نظریات زبانشناسان مطرح آلمانی موجود در منابع کتابخانه‌ای، استفاده کرده‌ایم. در این مقاله، در آغاز به ذکر خلاصه‌ای از تاریخچه و واژه‌ی اصفهان همراه با معنی آن در متون تاریخی پرداخته‌ایم و به دنبال آن به تحول آوایی دو واژه‌ی "سپاه و اسب" به صورت بازسازی شده از هند و اروپایی تا فارسی‌نو اشاره شده است. در نتیجه‌گیری هم بر اساس تحول آوایی این دو واژه، سپاه را با واژه‌ی اصفهان مرتبط دانسته‌ایم.

واژگان کلیدی: جی، اسپادانا، اسپه‌دان، فارسی باستان، اوستا.

* Email: bmssam2000@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۸۷/۵/۱۲

تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۷

مقدمه

شهر اصفهان از دوران قدیم به سبب حاصلخیزی اراضی خود که از آب زاینده رود سیراب می‌گردد، منطقه‌ی مهمی بوده است (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۱۹). طبق گزارش‌های مورخان عرب این ایالت همواره جبال (= سرزمین کوهستانی) و جزو سرزمین ماد محسوب می‌شده است و بنا به گزارش موسی خورنی، ری و سپاهان از شهرهای این منطقه بوده‌اند و سپاهان با سرزمین پرتاکن paraitakini باستان (= فارسی باستان para-ita ka = احاطه شده و محصور) که همانا شهر امروزی فریدن است، تطبیق می‌کرده است (مارکوارت، ۱۹۱۰: ۲۲). در زمان شاهان هخامنشی گویا شهری به نام جبال یا گاوی (گابا یا گبی) در همان جا وجود داشته (کرزن، ۱۳۷۳: ۲۸) که البته مشخص نیست این مکان با نام کاپی‌ین که محل نبرد آنتیوخوس و اوفس از سرداران اسکندر بوده، یکی بوده است یا خیر (گرشویچ، ۱۳۸۵: ۳۶۶). یقیناً منشاء تقسیم‌بندی ایالتی به زمان سلوکوس نیکاتور برمی‌گردد و پارتیان هم این نوع تقسیم‌بندی ایالتی را اقتباس کردند. سپاهان، در پایان حکومت اشکانیان تحت حاکمیت شاهپور نامی بوده که لقب شاذ یعنی همان شیذ (šēd)، اوستایی خشته (xšaēta)، سغدی اخشید (ixšēd) داشته است. در مقابل، سپاهان احتمالاً در دوره‌ی ساسانی مرکز ایالتی جنوب بوده و به ایالت نیمروز تعلق داشته است (مارکوارت، ۱۹۱۰: ۳۰). این شهر در زمان ساسانیان، سپانه نام داشته است (نفیسی، ۱۳۸۴: ۹۳) اما در تألیف جغرافی نویسان به اسم اسپادانا مشهور بوده (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۸۶) و یکی از ضرابخانه‌های مهم عصر ساسانی در این شهر قرار داشته است (اصفهانی، ۱۳۷۵: ۹). در زمان ساسانیان، حق نگهداری درفش سلطنتی انحصاراً به ساکنان اصفهان اختصاص داشته است (دوماینارد، ۱۹۷۰: ۲۸). چنین پیداست که این شهر در پایان دوره‌ی ساسانی، مرکز واسپوهرگان ایران یا یکی از هفت خاندان بزرگ بوده است (مارکوارت، ۱۹۱۰: ۲۹). یزدگرد سوم بعد از فرار مقابل اعراب خود را به اصفهان رسانید و در آنجا با گروهی از واسپوهرگان زندگی کرد (کریستن سن، ۱۳۶۷: ۵۳۰). (واسپوهرگان یا واسپوهران ترکیبی از پهلوی اشکانی است که در آرامی به صورت barbitan آمده و تحریفی از لفظ ویس‌پوهر به معنی "پسر طایفه" است. این

واژه در ارمنی به صورت وام واژه‌ی ویسپوهر و واسپوهر آمده است. آقای شدر معتقد است ویسپوهر دارای ارزش اجتماعی بیشتری است و به شاهزادگان خانواده‌ی شاهی، اطلاق می‌شده است، اما واسپوهر در مورد اعضای طبقه‌ی نژادگان و نجبای درجه اول به کار می‌رفت). در مورد ساکن شدن یهودیان در این منطقه، گزارش‌های متعددی وجود دارد؛ چنانکه روایت شده است زمانی که بخت النصر، یهودیان را از بابل کوچ داد، آنها در این مکان ساکن گردیدند (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۱۹). طبق روایتی دیگر، یهودیان اورشلیم که از دست نبوکدنصر فرار کرده بودند، بعدها در این ناحیه ساکن گشتند (مارکوارت، ۱۹۱۰: ۲۹). به گفته‌ی مقدسی، شهر جی را که در دو میلی خاور یهودیه است، المدینه می‌نامیدند که عربی شهرستانه است (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۲۰؛ اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۶۴). البته دوماینارد آورده است که این شهر در ابتدا جی نام داشت و سپس یهودیه نام گرفت. (دوماینارد، ۱۹۷۰: ۴۱). طبق روایتی، یزدگرد به خواهش زوجه‌ی یهودی‌اش، یهودیان را در جی سکنی داد (مارکوارت، ۱۹۱۰: ۳۰) و معبدی بزرگ برای یهودیان ساخت و پسرش فیروز که از همان مادر بود به این شهر دلبستگی داشت و به این جهت برج و باروی اصفهان را او ساخت (نفیسی، ۱۳۸۴: ۹۳). در این مورد در یک متن پهلوی موسوم به "شهرستان‌های ایران" آمده است:

Sahrestān gay gizistag aleksandar ī flīpān kard mānišn yahūdān ānōh
būd <ī> pad xwadāyīh <ī> yazdgird ī šāhpurān nīd az xwāhišn ī šīšīnduxt
ī-š zan būd

"شهر جی را اسکندر پسر فیلیپ ساخت (که) جایگاه یهودیان آنجا بود و (آنان) در پادشاهی یزدگرد پسر شاهپور به خواهش شیشندخت که زنش بود (به آنجا) برده شدند" (جاماسپ، ۱۳۷۱: ۶۸). حمداله مستوفی نیز در این مورد آورده که «شهرستان جی را اسکندر ساخت و در دوره‌ی ساسانیان تجدید عمارت شد» (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۸۶).

وجه تسمیه اصفهان

درباره‌ی منشاء این نام در منابع اختلاف نظر وجود دارد: مؤلفان سیر (تاریخ پیامبر) گویند که این شهر نامش مشتق از نام اصفهان بن فلوج بن لوت بن یونان بن یفت است. ابن کلبی Ibn kelbi اشتقاق آن را از اصفهان بن فلوج بن نوح بن سام بن نوح آورده است. ابن درید Ibn Dorid این نام را ترکیبی از نام اسب، esp = اسب و han به معنی مکان و کشور و در کل به معنی سرزمین اسبان آورده است. ابو عبیده Abou Obeidah همین معنی واژه‌ی اسب را برای آن در نظر گرفته است اما او جزء پایانی «هان» را علامت جمع در فارسی می‌گیرد و این واژه را اسب‌ها یا اسواران ترجمه می‌کند (دومینارد، ۱۹۷۰: ۴۲). (علامت جمع در فارسی ان nā از فارسی باستان anām و آن nā پسوند مکان از nā فارسی باستان آمده است)

اسحاق تیلور، اصفهان را در کتاب خود ispahān یا isfahān و تحریف نامی قدیمی Aspadana از بطلمیوس یا aspadhana به معنی محوطه اسب آورده است و یا اینکه این نام می‌تواند مشتق از نام فامیلی نژاد فریدون، ائویه باشد (تیلور، ۱۸۹۸: ۱۵۴). این نام در پهلوی aspigān (لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۰) به معنی دوستدار اسب است (تیلور، ۱۸۹۸: ۱۵۴). (البته این واژه در زبان پهلوی به این معنی نیامده و به معنی از نژاد آئویه آمده است. (نیرگ، ۲۰۰۳: ۶۸)

حمزه پسر حسن در مورد نام اصفهان، منشاء نظامی و سپاهی در نظر می‌گیرد؛ در واقع این نام برگردانی از شکل آغازین Espahān (اسپهان) جمع espah (اسپاه) است و اسپاه کوتاه شده‌ی اسپه، برابر با واژه‌ی سگ است که هم به معنی سپاه و هم به معنی سگ است؛ زیرا که سگ معنی دو گانه‌ای در خود دارد و می‌تواند هم دلالت بر سپاه و هم مانند سگ، وظیفه‌ی حفاظت و نگهداری را داشته باشد. هم‌چنین این نام پیش از این به نام دو سرزمینی که گروه‌هایی برای حفاظت و دفاع از سرزمین را در اختیار داشتند، اطلاق می‌شده است: یکی اصفهان ispahān و دیگری سجستان یا سکستان که به معنی سرزمین سگ است. (دومینارد، ۱۹۷۰: ۴۲).

(باید توجه داشت که span = سگ، اوستایی را نمی‌توان با سپاهان تطبیق داد. دو دیگر اینکه، دقیقاً معلوم نیست که لقب سک (در هند شک، در متون یونانی اسکیشی skuthis, skuthia

در عیلامی a-ak-qaš، در اکدی gi-mir-ri و در فارسی باستان و اوستا sakā) از چه زمان به این طوایف، اطلاق شده است. کنت با احتمال آن را به معنی «سگ» در مفهوم خوب «محافظ گله» گرفته است. بیلی آن را به معنی مردم و مردان و زیمرنی آن را از ریشه ای به معنی «روان بودن» و ریچارد مرانی آن را به معنی «کمانگیر»، گرفته است. (کنت، ۱۹۶۱: ۲۰۹).

هوبشمان معتقد است واژه ی aspaδana که بطلمیوس آورده، با تلفظ فارسی نو spahān (فارسی باستان spādanām، حالت صرفی جمع از spāda = سپاه) تطبیق می کند (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۸۷).

از آنجا که واژه ی اصفهان از نظر تحول آوایی نمی تواند با نام شخصیت‌ها همخوانی داشته باشد و غالب مورخان این واژه را برگرفته از واژه‌های اسب و سپاه می دانند؛ در نتیجه باید به بررسی تحول تاریخی این دو واژه پرداخت.

بررسی زبانشناختی واژه ی اسپدان (aspadāna) و اسپادان (اسب):

این واژه مرکب از دو جزء اسب asp و پسوند دان dān است؛ بدین لحاظ باید تحول این دو جزء را بررسی کنیم. واژه ی اسب فارسی باستان به صورت asa، مادی aspa (کنت، ۱۹۶۱: ۱۲۳) در اوستا به صورت مذکر aspa، مؤنث aspā و اسپ (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۲۱۰) و در سانسکریت به صورت آمده aśva است (ویلیامز، ۱۹۷۸: ۱۴؛ مایروفر، ۱۹۵۶: ۶۲؛ یوستی، ۱۹۶۹: ۳۷). در هند و اروپایی این واژه به معنی اسب است (پوکورنی، ۱۹۳۰: ۱۱۳). در باور اقوام هند و اروپایی، اسب حیوانی بوده که برای خدای دریا، قربانی می شده است و این خود دلیلی بوده که چرا واژه ی آب و رودخانه، از واژه ی اسب، مشتق شده است (لوبتسکی، ۲۰۰۷: ۲۸۴). در باور این اقوام، ابر به سان اسب در حال پرواز تجسم می شد (کلی، ۱۸۶۳: ۷). این واژه در همه ی شاخه های اصلی هند و اروپایی آغازین، جزء شاخه ی اسلاو آمده است اما در تحول آن تا به

امروز، همه‌ی زبان‌های هند و اروپایی به جزء ایرانی، واژه‌های دیگر را جایگزین آن کرده‌اند (باک، ۱۹۴۹: ۱۶۸). واژه‌ی اسب در بسیاری از اسامی ایرانی مانند لهراسب، ویشاسب، ارجاسب... آمده است. نام کماندار داریوش، اسپه‌چنه aspačanah بوده که یونانی آن aspaθinis شده و از دوکلمه aspa = اسب و cinah = میل و آرزو (= عاشق اسب) تشکیل شده است (کنت، ۱۹۶۱: ۱۲۳؛ یوستی، ۲۰۰۲: ۱۶). چینی دات معتقد است که واژه‌ی اسب که در بسیاری از نام‌های باستانی آمده است، احتمالاً اشاره به رسته‌ی جنگجویان (raθaeštār) دارد (دات، ۱۹۷۳: ۶۲).

یوستی این واژه را از به معنی "رفتن و حرکت کردن" گرفته است (یوستی، ۱۹۶۹: ۳۷) اما پوکورنی برای آن ریشه‌ای ارائه نداده است. ریشه‌ی نزدیک به آن که بتوان به لحاظ آوایی برای آن در هند و اروپایی فرض کرد یکی به معنی "تیز، سنگ" [در فارسی آسیاب، از sã* ریشه‌ی قوی آن است] و دیگری به معنی "خوردن" و دیگری از ریشه‌ی "آب و رود" هم ریشه‌ی با واژه‌ی kwo>āpē است. البته در مورد تحول p > فقط در زبانهای یونانی، ایلیری و سلتی، شواهدی از این تحول را در اختیار داریم (لوبتسکی، ۲۰۰۷، ۶۱-۷۴؛ نیکولایوف، ۲۰۰۷: ۱۳).
 واژه‌ی اسب در دوره‌ی میانه در زبان‌های غربی در پهلوی به صورت asp و پارتی نیز به صورت asp و در فارسی نو asb یا asp شده است (نیبرگ، ۲۰۰۳: ۳۲؛ ژینو، ۱۹۷۲: ۱۷). در زبان‌های شرقی در سغدی به صورت *sp (شرو، ۲۰۰۳: ۱۳؛ گرشویچ، ۱۹۶۱: ۸۷) و در بلخی به صورت اسم مرکب asbarobido = رییس سواران، آمده است (داوری، ۱۸۹۲: ۱۶۳).
 اگر بخواهیم این واژه را بازسازی کنیم، بدین شکل است که a واژه‌ی aspa به هند و اروپایی a,e,o برمی‌گردد (میزرا، ۱۹۷۹: ۱۵) و sp فارسی باستان، معادل هند و اروپایی است (بروگمان، ۱۹۳۰: ۲۹۹) و a پایانی هم به هند و اروپایی برمی‌گردد (میزرا، ۱۹۷۹: ۱۵).
 (برخی از زبان‌شناسان چون هوبشمان، k کامی هند و اروپایی را که در فارسی باستان به s تبدیل شده، به صورت^۱ k و عده‌ای چون پوکورنی با علامت سیرکن:فلکس[^] در بالای آن نشان

می‌دهند. خیشومی‌های واگذار ساده ی هند و اروپایی هم در فارسی باستان به a و خیشومی‌های واگذار بلند هند و اروپایی در فارسی باستان به ā تبدیل می‌شوند (میزرا، ۱۹۷۹: ۴۸، ۲۶).

پسوند dān ایرانی میانه غربی به صورت dān = دان، به فارسی نو رسیده است. این پسوند برای ساختن اسم مکان و به‌ویژه برای مکان‌های کوچک به کار می‌رود (ابوالقاسمی، ۱۳۷۰: ۳۳۹). پسوند dān میانه به dāna ایرانی باستان بر می‌گردد که در ارمنی به ran تبدیل شده است؛ مانند barsumdān و astudān و zendān (گایگر، ۱۹۷۴: ۲۸۲)؛ چنانکه بخواهیم این پسوند را بازسازی نماییم در آریایی به صورت d/dhāna و هند و اروپایی در می‌آید (رایشلت، ۱۹۶۷: ۴؛ کراهه، ۱۹۴۰: ۳۰). بدین سان، تحول این واژه طبق قواعد آوایی به شکل زیر در می‌آید (که البته صورت تحول یافته ی این واژه در زبان فارسی رایج نیست).

asbdān فارسی نو > aspdān فارسی میانه > aspadāna فارسی باستان
> *as^wadhāna آریایی > ekwodhmno* هند و اروپایی (پوکورنی، ۱۹۳۰: ۱۱۳؛ رایشلت، ۱۹۶۷: ۴؛ میه، ۱۹۶۶: ۲۶۷-۲۵۴)

همانگونه که مشاهده شد چنین تحولی در زبان فارسی نیامده است. البته این واژه را نمی‌توان هم چون واژه ی همدان از پسوند āna دانست؛ چرا که واژه ی همدان از ترکیب han-gmat-āna تشکیل شده است. در اوستا پسوند āna را نیز در واژه daibitāna از ریشه ی dab داریم (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۸۸؛ اشپیگل، ۱۹۷۰: ۱۸۱).

سپاه (spādāna اسپادانا):

این واژه در فارسی باستان به صورت اسمی spāda = سپاه (کنت، ۱۹۶۱: ۲۱۰) و در گاهان به صورت spāda و در اوستای متأخر به صورت spāda آمده است (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۶۱۷). دردوره ی میانه در زبان‌های غربی در پهلوی این واژه به صورت spāh (نیبرگ، ۲۰۰۳: ۱۷۷) و در پارتی به صورت sphpt، spah آمده (ژینو، ۱۹۷۲: ۴۴) که در زبان‌های شرقی در سغدی به

صورت sp'd (گرشویچ، ۱۹۶۱: ۱۵۷) درآمده است. در فارسی نو هم به sipāh تبدیل شده است (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۶۱۷؛ نیبرگ، ۲۰۰۳: ۱۷۷).

چنانچه واژه ی isfahan را از سپاه بدانیم تحول آن به این شکل است که خوشه ی sp آغازین به هند و اروپایی برمی گردد. در این واژه واکه ی ā، هم چون دیگر واکه های بلند پیش از h گهگاه به صورت کوتاه نیز آمده است. بنابراین ispāhān به صورت Ispahān نیز آمده است (گایگر، ۱۹۷۴: ۳۹؛ هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۹۹). در زبان ارمنی این واژه با پیش هشت واکه ای aspahan آمده است.

البته، هیچ یک از واژه های فارسی نو بر خلاف فارسی باستان و میانه با دو هم خوان آغاز نمی شود و واکه ای (u,i,a) به آغاز و یا بین هم خوان های آغازین افزوده می شده است: برای نمونه، میان هشت i را می توان در واژه های biradar از فارسی باستان brātar و diraz از اوستایی drajah مشاهده کرد (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۶۱۷؛ نیبرگ، ۲۰۰۳: ۱۷۷)؛ یعنی isfahān و sifahān در کنار ispahān آمده است (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۹۸).

سپس به دنبال این تحول آوایی، d فارسی باستان به h تبدیل می شود؛ یعنی d فارسی باستان که بعد از واکه ها معادل δ است در پازند و فارسی نو به h تبدیل می شود: بنابراین spāda در واژه ی ispahān و ispāhān در پهلوی spahān و ارمنی aspahan می شود؛ نمونه ی دیگر تحول d در واژه های farhād از fradāta فارسی باستان و nihād از nidāta فارسی باستان آمده است (همان: ۷۸). در حقیقت واج (δ)d فارسی باستان از دوره ی میانه ی زبان فارسی به y و h تبدیل می شود (گایگر، ۱۹۷۴: ۴۵). گری و بیلی ریشه ی این واژه را به احتمال از هند و اروپایی به معنی "ورم کردن و بزرگ شدن" گرفته اند (کنت، ۱۹۶۱: ۲۱۰).

پسوند ān جمع که از اضافی جمع فارسی باستان anām می آید، طبق نظریه ی هوبشمان که معتقد است واژه ی aspađana بطلمیوس با تلفظ فارسی نو spahān (فارسی باستان spādanām)*، حالت صرفی جمع از spāda (=سپاه) تطبیق می کند (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۸۷)، تحولی به شکل زیر دارد:

isfāhān فارسی نو > Spāhān فارسی میانه > Spādanām فارسی باستان > *S^wādhanām آریایی > *K^wādho/anōm هندوآریایی (هوبشمان، ۱۸۹۵: ۱۹۹؛ کنت، ۱۹۶۱: ۲۱۰؛ رایشلت، ۱۹۶۷: ۱۷۸)

ān این واژه را نیز می‌توان از āna فارسی باستان که هم برای ساختن اسم و صفت مشتق از اسامی نیا (haēčataspāna از نسل هیچاتسپ، آثویان āθwyāna از نسل فریدون) (جکسون، ۱۸۹۶: ۲۳۰) و هم برای سرزمین به کار می‌رفته، گرفت (فارسی باستان =varkāna فارسی نو gurgān؛ فارسی باستان = karmāna فارسی نو kirmān) (کنت، ۱۹۶۱: ۲۰۶-۱۸۰)

در نتیجه تحول آن به شکل زیر در می‌آید:

Isfāhān فارسی نو > Spāhān فارسی میانه *Spādāna > فارسی باستان > *S^wādhanāna آریایی > *K^wādhmno (کنت، ۱۹۶۱: ۲۱۰؛ رایشلت، ۱۹۶۷: ۱۵۵؛ میزرا، ۱۹۷۹: ۲۲۹)

نتیجه

همانگونه که مشاهده شد نظریه‌های تاریخی در مورد اینکه این واژه از نام اشخاص تاریخی گرفته شده است، با تحول آوایی واژه‌ی اصفهان تطبیق نمی‌کند. نظریه‌ی دیگر هم که این نام برگرفته از واژه‌ی اسب است با تحول آوایی واژه‌ی اصفهان در فارسی میانه و نو همخوانی ندارد. احتمال دارد که چون بافت اصلی سپاه را در دوره‌ی باستان، سواره نظام تشکیل می‌داده است، این موضوع باعث پدید آمدن وجه تسمیه اصفهان از نام اسب، شده باشد. طبق تحول آوایی که در این مقاله آورده شد واژه‌ی اصفهان با واژه‌ی سپاه spāda فارسی باستان و spāh دوره‌ی میانه تطبیق می‌کند. بنابراین، واژه‌ی یونانی aspađana را باید شکل یونانی شده‌ی فارسی باستان spādāna بدانیم. البته به عقیده‌ی نگارنده بهتر است این واژه را با پسوند فارسی باستان āna که دلالت بر سرزمین دارد، بگیریم تا پسوند ān جمع؛ چراکه در قدیمی‌ترین سندی

که بطلمیوس آورده است این نام به شکل یونانی شده با پسوند āna آمده و نام مکان‌های جغرافیایی درکتیبه‌های فارسی باستان نیز با این پسوند ذکر شده‌اند؛ در نتیجه فارسی نو isfahān با واژه ی فارسی میانه spāhān و فارسی باستان spādāna تطبیق می‌کند.

منابع

- ۱- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴) تاریخ زبان فارسی. تهران: انتشارات سمت.
- ۲- اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم (۱۳۷۴) مسالک و ممالک. ترجمه ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- بارتولد، و (۱۳۵۸) تذکره ی جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه ی حمزه سرداور. تهران: انتشارات توس.
- ۴- جاماسپ جی (۱۳۷۱) متون پهلوی. ترجمه سعید عربان. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ۵- کرزن، جرج (۱۳۷۴) ایران و قضیه ایران. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- کریستن سن، آرتور (۱۳۶۷) ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۷- گرشویچ، ایلیا (۱۳۸۴) تاریخ ایران دوره ی هخامنشی. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۸- لسترنج، گی (۱۳۷۷) جغرافیای شرقی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- نفیسی، سعید (۱۳۸۴) تاریخ تمدن ایران ساسانی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۰- همایی شیرازی اصفهانی، جلال‌الدین (۱۳۷۵) تاریخ اصفهان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- 11-Bartholomae.Ch.(1904) **Altiranisches wörterbuch**Strassburg.
- 12-Brugmann.K.(1930) **Grundriss der vergleichenden Grammatik der Indogermanischen Sprachen**. Berlin
- 13-Buck. C-(1949) **A Dictionary of selected synonyms in the principal Indo-European languages**. London
- 14-Datt.CH-(1973) **Selections from Avesta and Old Persian**. Calcutta
- 15-Davary,G.(1982)**Baktrisch ein wörterbuch auf grund der inschriften ,handschriften,münzen und siegelsteine**. Heidelberg
- 16-De meynard ,B.(1970) **Dictionnaire géographique ,historique et littéraire de l, perse**. Amesterdam.
- 17-Divry,D.(1966)**English-greek and greek-english dictionary**. Newyork.
- 18-Geiger,W.(1974)**Grundriss der iranischen philology**,Strassburg.
- 19-Gerchevitch, I. (1961).**A Grammar of Manichean Sogdisn**. Oxford.
- 20-Gignoux ,G .(1972) **Glossaire des inscriptions Pehlevies et Parthes**_ London .
- 21-Hübschmann , H.(1895) **Persischen studien**. Strassburg.
- 22-Jackson ,W. (1892) **An Avesta Grammar**. Stuttgart .
- 23-Justi , F.(1969) **Handbuch der zendsprache** .wiesbaden
- 24-Justi , F. (2002) **Iranisches namenbuch** Asatir
- 25-Kelly.W (1863) **Curiosities of Indo-European tradition and folk-lore**. London
- 26-Kent,R. (1961) **Old Persian grammar**. American oriental society.
- 27-Lubotsky.A (2007)-**Proto-Indo-EuropeanEtymological Dictionary**. Danghu
- 28-Marquart .J (1901) **Ērānšahr nach der Geographiedes Moses Xorenc**. Berlin
- 29-Mayrhofer. M (1965).**Kurzgefässtes Etymologisches wörterbuch des Altindischen**_Heidelberg
- 30-Meillet.A.(1966) **Introduction a l'étude comparative des langues Indo-Europeennes**. Massachusetts.
- 31-Misra .S.S (1979) **The Avestan a historical and comparative Grammar**. Delhi

- 32-Nikolayev .L (2007) **A Diictionary Indo-Europen**. london
33-Nyberg,H . (2002)**A manual of Pahlavi**. Asatir.
34-Pokorny,J. (1930) **Vergleichendes wörterbuch der Indogermaniscen sprachen**. leipzig.
35-Reichelt.H. (1967) **Awestisches Elementarbuch** .Heidelberg.
36-Skjærvø.p-(2003)**An Introduction to young Avesta**. harvard
37-Skjærvø . P-(2003) **An Introduction to Soghdian**. Harvard
38-Spiegel,H.(1970)**Vergleichende Grammatik Altiranischen sprachen**. Amesterdam.
39-Taylor, I. (1898) **Names and their histories**. Setterington.
40-Williams,M. (1899) **Sanskrit-English dictionary**. Gottingen.